

با نام و یاد خدا

کتاب

از من تا خدا

کلاس هفتم

تهیه شده توسط وبسایت [بتافایل](#)



درس ۱: آرامشم تو هستی

چند وقتی می‌شد که ذهنم حسابی مشغول بود. دائم در ذهنم با چیزهایی شبیه به سؤال زیر می‌شدم. سؤالاتی که خودشان نمی‌گذاشتند به جوابشان برسم! با اینکه شنیده بودم سؤال کردن کلید دانش است، اما این سؤال‌ها چیزی بر دانش من اضافه نمی‌کردند و برای همین حس خوبی نسبت به آن‌ها نداشتم. مثلاً یکی از همین سؤال‌ها که قیافه دلسوزها را به خود می‌گرفت، می‌گفت: "وقتی قرار است روزی از این دنیا بروی، اصلاً برای چه به این دنیا آمده‌ای؟"

یک‌بار که از پیدا نکردن جواب این سؤال‌ها بی‌قرار شده بودم، بی‌اختیار خدا را از ته قلبم صدا زدم.

وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (نقره: آیه ۱۸۶)

و وقتی بندگان من از تو درباره من سؤال می‌کنند، [بدانند که] من نزدیکم. دعای دعاکننده را - وقتی مرا صدا می‌زند - جواب می‌دهم. پس باید دعوتم را قبول کنند و به من ایمان بیاورند تا راه را پیدا کنند [و به مقصد برسند].

اشکم درآمد. گوشه‌ای نشستم و با التماس از خدا خواستم به من بفهماند برای چه مرا آفریده است. جواب این سؤال می‌توانست مرا به پاسخ پرسش‌های دیگرم هم برساند.

همان موقع، آن سؤال مرموز باز جلوی چشمم سبز شد. دست‌به‌سینه، لبخند معناداری زد و با لحن طعنه‌آمیزی گفت: "من خودم جواب را به تو می‌گویم."

سرم را پایین گرفتم تا نبینمش، ولی او دستش را زیر چانه‌ام گذاشت، سرم را بالا آورد و با همان لحن بدش گفت: "می‌گویند دلیل آفرینش انسان، بندگی است."

اگرچه این جواب را بارها شنیده بودم، ولی انگار برایم تازگی داشت. چند بار زیر لب تکرار کردم: بندگی، بندگی، بندگی...

وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: آیه ۵۶)

و من جن و انسان را نیافریدم جزء برای آنکه مرا بندگی کنند.

چرا او کلمه بندگی را با حالت طعنه‌آلودی گفت؟ این مدت، از طرز برخورد سؤال‌ها فهمیده بودم خیر مرا نمی‌خواهند. پس حتماً خیر من در بندگی است؛ وگرنه لحن سؤال، این‌طوری نبود. پیش از این، هربار کلمه بندگی را می‌شنیدم، یا از کنارش به راحتی می‌گذشتم و یا سؤال مرموز دیگری مانند "بندگی کنی که چه بشود؟"

می‌آمد و اجازه نمی‌داد به این کلمه، درست فکر کنم. من جواب این سؤال را شنیده بودم؛ اما جواب‌ها فقط ذهنم را قانع می‌کردند؛ درحالی که من دنبال آرام شدن دلم بودم. این دفعه، خدا فکر خوبی به ذهنم رساند: به جای اینکه بگویم بندگی کنم که چه بشود، حرف خدا را بشنوم و بندگی کنم تا ببینم واقعاً چه می‌شود.

بعد از این تصمیم، سؤال‌های زیبایی به سراغم آمدند. قیافه‌شان با سؤال‌های قبلی خیلی فرق داشت. کنارم که می‌نشستند، دلم آرام می‌شد و احساس می‌کردم این‌ها دیگر خیرم را می‌خواهند. این‌جا بود که فهمیدم مرموزها، واقعاً سؤال نیستند، بلکه وسوسه‌هایی هستند که می‌خواهند مرا از هدف آفرینش دور کنند. آن‌ها خودشان را به شکل سؤال در می‌آوردند تا ذهن مرا به خود مشغول کنند، ولی دوست ندارند من به جواب برسم.

اولین سؤال زیبا پیشم نشست و گفت: "می‌خواهی چه کسی را بندگی کنی؟"

گفتم: "مگر غیر از خدا می‌شود بنده شخص دیگری هم بود؟"

"جواب‌ها" رفقای سؤال‌های زیبا بودند. سؤال "می‌خواهی چه کسی را بندگی کنی؟" یکی از آن جواب‌ها را صدا زد و او هم خیلی زود پیشمان آمد. جواب گفت: "بله، بعضی‌ها به جای خدا، بنده شیطان می‌شوند و بعضی‌ها بنده هوای نفس، بعضی‌ها بنده مردم یا بنده رهبران گمراه و یا نیاکان خودشان."

با تعجب پرسیدم: "چگونه می‌شود بنده این‌ها شد؟"

جواب گفت: "بندگی یعنی اطاعت کردن و تسلیم بودن. همه انسان‌ها بنده هستند، یعنی بالاخره آن‌ها در زندگی خودشان از خواسته‌ها و دستورات کسی پیروی می‌کنند. اما چیزی که سرنوشت ما را مشخص می‌کند، این است که از چه کسی اطاعت و پیروی کنیم."

ایستگاه تفکر (صفحه ۱۵ کتاب درسی)

با دوستان خود گفت‌وگو کنید و نمونه‌هایی از بنده مردم بودن یا بندگی رهبران گمراه و نیاکان را بنویسید.

بندگی مردم: دنبال کردن مدهای اجتماعی - پیشرفت‌های تکنولوژیکی - انجام کارهای غیر اخلاقی

بندگی رهبران گمراه و نیاکان: پیروی از رهبران سیاسی فاسد - مذهب‌سازی در تاریخ - تبلیغ ایده‌های غیر منطقی

به جواب گفتم: "عاقبت بندگی هر کدام از این‌ها با دیگری چه فرقی می‌کند؟"

جواب گفت: "کسانی که به حرف شیطان گوش می‌کنند، در قیامت می‌فهمند کارشان اشتباه بوده، زیرا آن‌جا شیطان به آن‌ها می‌گوید من که با شما کاری نداشتم، فقط دعوتتان کردم، شما خودتان قبول کردید. الان برای خودم هم نمی‌توانم کاری انجام دهم، چه‌رسد به شما."

این را که شنیدم، ترسیدم. خیلی بد است که یک عمر حرف کسی را گوش کنی، اما او درست وقتی که باید به فریادت برسد، رهایت کند.

جواب، حرفش را ادامه داد: "کسانی که از رهبران گمراه اطاعت می‌کنند، روز قیامت به آن‌ها می‌گویند: ما در دنیا پیرو شما بودیم، آیا شما می‌توانید ما را از عذاب خدا نجات دهید؟ رهبران مغرورشان می‌گویند: اگر خدا راهی برای نجات از عذاب، نشان ما می‌داد، ما هم به شما نشان می‌دادیم."

به جواب گفتم: "دوست دارم بدانم بندگان خدا چه عاقبتی دارند."

جواب سری تکان داد و گفت: "وقتی غصه گذشته را نخوری و از آینده هم ترسی نداشته باشی، به آرامش می‌رسی، یعنی همان چیزی که همه دنبالش هستند. بنده خدا در دنیا و آخرت از ترس و غصه نجات پیدا می‌کند."

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (سوره بقره، ۱۱۲)

بله، کسی که روی خودش [یعنی همه وجودش] را تسلیم خدا کند [و با خدا مخالفت نکند] و نیکوکار باشد، پاداشش را پیش خدای صاحب اختیارش دارد و [این بندگان] نه ترسی دارند و نه غصه می‌خورند.

کم‌کم داشتم آرام می‌شدم. با خودم گفتم: "آرامش باعث می‌شود هم در دنیا از زندگی‌ات راضی باشی و هم در آخرت. این آرامش فقط در بندگی خدا پیدا می‌شود."

هنوز در فکر آیاتی بودم که شنیده بودم. به سراغ قرآن رفتم. آن را از روی میز برداشتم و بوسیدم. احساس می‌کردم مرا نجات داده است. دوستش داشتم. دلم می‌خواست به حرف‌های کسی که نجاتم داده، گوش کنم. پس قرآن را باز کردم و به دنبال آیه‌هایی که شنیده بودم، گشتم.

نقشه مفهومی (صفحه ۱۶ کتاب درسی)

براساس آموخته‌هایتان از این درس با جملات داده شده، نقشه مفهومی زیر را کامل کنید:

بندگی غیر خدا ← پشیمانی در آخرت

بندگی خدا ← آرامش

سخنی با والدین

ما می‌دانیم شما تا چه اندازه دغدغه تربیت صحیح فرزندان را دارید و به این دغدغه احترام می‌گذاریم. ناگفته پیداست که وقتی خانه و مدرسه، دست در دست هم، برای تربیت فرزندان این مرز و بوم تلاش می‌کنند، چه اتفاق مبارکی در این مسیر می‌افتد. این بخش در هر درس مهمان خانه شماست تا این همراهی و همدلی را رقم بزند. از همراهی با شما خوشحالیم.

محیط خانواده، چه نقشی در حل شبهات اعتقادی برای فرزندان دارد؟

قصه: رضا در پناه خدا

از مدرسه که برگشت، آشفته و نگران بود. خیلی محکم گفت: "من می‌خواهم به جبهه بروم."
می‌خواستم او را منصرف کنم. برای همین، گفتم: "مامان جان! تو هنوز کوچکی؛ در جبهه دست‌وپاگیر می‌شوی."
ولی او جدی‌تر از قبل گفت: "ولی قدرت جنگیدن با دشمن را دارم."
آرام و قرار نداشت. عاشق خدا شده بود. می‌خواست جانش را فدای او کند.
وقتی امام خمینی (ره) دستور داد جبهه‌ها نباید خالی بماند، گفت: "پس حتماً باید بروم."
چند روز بعد، پیشم آمد. اجازه رفتن می‌خواست با نگاهی پر از التماس گفت: "من عاشق شده‌ام."
می‌دانستم منظورش چیست، اما حرفش را به شوخی گرفتم و خندیدم.
گفت: "مامان! شما می‌دانی من عاشق چه کسی شده‌ام؟ عاشق خدا."
اشک‌هایم سرازیر شد. رضا را بغل کردم و گفتم: "ما همه بنده خدا هستیم و عاشقیم. اگر من مخالفت می‌کنم، به خاطر سن کم توست."
رضا مدام بی‌قرارتر می‌شد. روزی به من گفت: "این عشق از دل من بیرون نمی‌رود تا به معشوقم برسم." با شنیدن حرفش حالم عوض شد. فقط یک کار به ذهنم رسید. وضو گرفتم، نماز خواندم و به خدا گفتم: "رضا عاشق تو شده، اگر تو هم عاشق رضا هستی، او را به آرزویش برسان."
رضا خیلی موتور دوست داشت. پدرش برای این‌که او را از تصمیمش منصرف کند، به او گفته بود اگر به جبهه نرود، برایش موتور می‌خرد. اما این پیشنهاد هم فایده‌ای نکرد.



چند وقتی گذشت اما ذره‌ای از علاقه رضا به جبهه کم نشد. روزی دیگر گفت: "مامان! من دلم می‌خواهد با رضایت شما و بابا به جبهه بروم."

حرف رضا را به پدرش گفتم. پدرش مخالف بود، اما نمی‌دانم چه شد که آن روز بلافاصله گفت: "راضی‌ام به رضای خدا."

باورم نمی‌شد راضی شده است. گفت: "ما که صاحب رضا نیستیم؛ او امانت خداست. وقتش رسیده امانت را به صاحبش تحویل بدهیم."

وقتی بچه‌ام رضا از مدرسه برگشت و خبر رضایت پدرش را به او دادم، از شدت خوشحالی گریه‌اش گرفت. سرانجام رضا به جبهه رفت و تا سه ماه نیامد. روزی که برای مرخصی برگشت، روز تولدش بود. توی لباس‌های گشادش گم شده بود. این صحنه را که دیدم، کلی خندیدم.

بچه‌ام آن روز، دوازده ساله شده بود. جشن گرفتیم و شادی کردیم. دلم خوش بود پانزده روز مرخصی دارد، اما بیشتر از سه روز پیش ما نماند، وقتی می‌خواست برود، گفتم: "بیشتر بمان." گفت: "شما از حال و هوای جبهه خبر ندارید. آن‌جا برایم مثل دانشگاه است و دوست دارم زودتر برگردم." بغلش کردم و بوسیدمش. گریه‌ام گرفت. پسر هم مرا بوسید و گفت: "مامان! تا شما دلتان به شهادت من راضی نشود، من به آرزویم نمی‌رسم." عاشق بچه‌ام بودم. دلم پر از غصه شد، اما نگذاشتم او بفهمد. به او گفتم: "دعا می‌کنم اگر آرزویت شهادت است مثل حضرت قاسم شهید بشوی."

چند روز بعد، پسر عزیزم در قصر شیرین، به آرزویش رسید و شهید شد.

برداشت من (صفحه ۱۸ کتاب درسی)

کدام ویژگی شهید رضا پناهی برایتان جالب‌تر بود؟ چرا؟

عشق عمیق او به خدا و شجاعتش در تصمیم‌گیری برای جهاد - با وجود سن کم، او تصمیمی بزرگ گرفت و بدون هیچ تردیدی، راه سخت و پرمخاطره‌ای را انتخاب کرد. این عشق و ایمان خالصانه، که حتی پیشنهادهایی مثل خرید موتور هم نمی‌توانست او را از تصمیمش منصرف کند، نشان‌دهنده تعهد و باور عمیق او به هدفش بود. این نشان می‌دهد که وقتی انسان به خدا عشق می‌ورزد، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند جایگزین آن شود و او را از مسیری که برای رسیدن به این عشق انتخاب کرده بازدارد.

مناجات: کمک کن بنده تو باشم!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَغْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ.

خدایا! بر محمد و آلش درود بفرست و کاری کن تا نیازمند کارهایی نشوم که مرا از تو غافل می‌کند. مرا به کارهایی مشغول کن که قرار است روز قیامت درباره آن‌ها از من سؤال بپرسی. خدایا! اوقاتم را برای انجام دادن کارهایی خالی کن که مرا به هدف آفرینشم می‌رساند، تا هر کاری می‌کنم مرا به بندگی تو نزدیک و نزدیک‌تر کند.

دلم را دور کن از هرچه غفلت

به من الهام کن از راز خلقت

مرا مشغول کاری کن خدایا

که می‌پرسی از آن روز قیامت

یوسف رحیمی

احکام: دوست خوب و آسمانی‌ام

عبای قهوه‌ای و قبای کرم‌رنگش همیشه تمیز و اتوکشیده است. اخلاق خوبی هم دارد. هر وقت او را می‌بینم، لبخندی می‌زنند و در سلام دادن پیش‌قدم می‌شود. وقتی هم از او سؤال می‌پرسم، خوب گوش می‌دهد تا حرفم

تمام شود. بعد با شوخی و مهربانی، جوابم را می‌دهد. موقع خدا حافظی هم می‌گوید اگر باز هم سؤال بود، من در خدمتم. حاج‌آقای محمدی، امام جماعت مسجدمان است و برای سخنرانی هم به مدرسه‌مان می‌آید. دیروز بعد از نماز جماعت مسجد، قرآن به‌دست پیش او رفتم و گفتم: "اتفاق خیلی خوبی در زندگی‌ام رخ داده."

حاج‌آقا گفت: "خوش به‌حالت! چقدر باید تقدیم کنیم تا برای ما هم تعریف کنی؟"

گفتم: "قابل شما را ندارد؛ مفتکی می‌گویم."

حاج‌آقا گفت: "خدا خیرت بدهد که ملاحظه فقیر فقرا را می‌کنی."

خنده‌ام گرفت و گفتم: "من یک دوست خوب پیدا کرده‌ام."

حاج‌آقا دستش را بالا برد و گفت: "شکر خدا چه چیزی بهتر از دوست خوب. حالا دوستت را به ما هم نشان می‌دهی؟"

باز در حال خندیدن گفتم: "دوستم همین‌الآن پیش ماست."

حاج‌آقا با تعجب گفت: "این‌جا که جز من و تو کسی نیست." قرآن را نشانش دادم و گفتم: "دوست من همین قرآن توی دستم است."

حاج‌آقای محمدی که غافلگیر شده بود، لبخند زنان گفت: "خوش به‌حالت که دوست به این خوبی پیدا کرده‌ای!" کمی مکث کرد و بعد ادامه داد: "دوستت را یک دقیقه قرض می‌دهی؟"

قرآنم را به‌دستش دادم حاج‌آقا آن را دو دستی گرفت و بوسید و بعد گفت: "دوستی با قرآن آداب دارد. می‌خواهی آدابش را برایت بگویم؟"

با خوشحالی گفتم: "چرا که نه؟"

حاج‌آقا گفت: "اول اینکه باید با وضو قرآن دست بزنی."

سریع پرسیدم: "حتی به ترجمه‌هایش؟"

حاج‌آقای محمدی گفت: "نه، اشکال ندارد. البته اگر در ترجمه، اسم خدا نوشته نشده باشد. چون اسم خدا به هر زبانی باشد، نباید بدون وضو لمس شود."

گفتم: "یعنی به پرچم ایران که وسطش نشانه لا اله الا الله دارد و بیست‌ودو تا الله‌اکبر هم رویش نوشته نباید بدون وضو دست زد؟"

حاج‌آقا ابروهایش را بالا داد و گفت: "خودمانیم، اطلاعات خوبی هم داری. نه خیر؛ به جاهایی از آن، که اسم خدا نوشته شده، نمی‌شود بدون وضو دست زد."

پرسیدم: "اگر آیه‌ای از قرآن در دفتر یا روی تخته نوشته شده باشد، بازهم باید با وضو به آن دست بزنم؟" حاج آقا گفت: "بله. آیات قرآن هر جا نوشته شده باشد، نباید بدون وضو به آن دست زد."

دلم می‌خواست حاج آقا آداب بیشتری از این دوستی به من یاد بدهد. فکر کنم خودش متوجه شد، چون گفت: "مستحب است وقتی می‌خواهی قرآن بخوانی، از شرّ شیطان به خدا پناه ببری. بعد هم آن را باحوصله بخوان. درباره حرف‌هایش فکر کن. اگر روزی توان خواندن قرآن را نداشتی، همین‌که به کلماتش نگاه کنی هم خوب است؛ چون نگاه به صفحات قرآن هم عبادت است. اگر شنیدی کسی دارد با صدای بلند قرآن می‌خواند، بهتر است ساکت باشی و گوش کنی." دلم برای دوستی با قرآن، پر از شوق شده بود. حاج آقا قرآن را به من برگرداند و کیسه‌اش را از جیبش درآورد. کیسه‌اش را همه بچه‌ها می‌شناختند. آن را جلوی من گرفت و گفت: "بفرما. برای دوستی تو با قرآن."

من هم با خوشحالی یک مشت نخودچی کشمش برداشتم و خدا حافظی کردم و رفتم.

ایستگاه تفکر (صفحه ۲۱ کتاب درسی)

آیا داشتن وضو در هریک از موقعیت‌های زیر واجب است؟

- ۱- مریم گردن‌بندی که در دو طرف آن نام "الله" حک شده است را به گردن می‌اندازد .
لمس نام "الله" بدون وضو حرام است. اما صرف به گردن انداختن گردن‌بند بدون لمس مستقیم نام خدا، نیازی به وضو ندارد. بنابراین، اگر مریم مستقیم با دست، نام "الله" را لمس نمی‌کند، وضو واجب نیست.
- ۲- فاطمه سوره توحید را روی پارچه، با دست، گلدوزی می‌کند. او می‌خواهد تابلویش را به نمازخانه مدرسه هدیه دهد.
لمس آیات قرآن (حتی یک کلمه از قرآن) بدون وضو حرام است. بنابراین اگر فاطمه در هنگام گلدوزی مستقیماً با دستش آیات قرآن را لمس می‌کند، باید وضو داشته باشد.
- ۳- حمید جمله "او شنوا و داناست" را با خط خوش روی تخته می‌نویسد؛
اگر این جمله قسمتی از قرآن نیست و تنها جمله‌ای توصیفی است، لمس و نوشتن آن بدون وضو اشکالی ندارد. وضو تنها برای لمس آیات قرآن واجب است.

۴- کمیل برای تلاوت قرآن از نرم افزار قرآنی استفاده می‌کند و روی صفحه گوشی همراه خود، آیات را لمس می‌کند.

لمس مستقیم آیات قرآن از روی کاغذ یا صفحه بدون وضو حرام است. اما لمس آیات قرآن از روی صفحه گوشی به دلیل اینکه صفحه الکترونیکی است، نیازی به وضو ندارد.

سوالات پایان درس (صفحه ۲۲ کتاب درسی)

۱- براساس آیه "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" هدف آفرینش انسان چیست؟

در این آیه، خداوند به صراحت بیان می‌کند که هدف اصلی از خلقت انسان‌ها و جن‌ها عبادت و بندگی اوست. این بندگی به معنای شناخت خداوند و تبعیت از دستورات او در همه جنبه‌های زندگی است. عبادت در اسلام تنها به اعمال عبادی مثل نماز و روزه محدود نمی‌شود، بلکه هر عملی که با نیت خالص برای خدا و در جهت رضای او انجام شود، به عنوان عبادت محسوب می‌شود. از این رو، هدف نهایی انسان در زندگی این است که از طریق عبادت و بندگی به قرب الهی برسد و معنای واقعی زندگی را در رابطه با خداوند درک کند.

۲- آیا شیطان مسئولیت کارهای بندگان خود را در قیامت می‌پذیرد؟ پاسخ شیطان به آن‌ها چیست؟

خیر، شیطان در قیامت اذعان می‌کند که تنها مردم را به گمراهی دعوت کرده و بر آنان تسلطی نداشته است. افراد با اراده خود به پیروی از او پرداخته‌اند، و لذا مسئولیت اعمالشان برعهده خودشان است.

۳- نتیجه بندگی کردن خداوند چیست؟ توضیح دهید.

نتیجه بندگی کردن خداوند، رسیدن به کمال و سعادت حقیقی است. در بندگی خدا، انسان از اسارت‌های دنیوی و نفسانی رهایی یافته و به مقام قرب الهی می‌رسد. بندگی به معنای شناخت و پذیرش حقایق هستی و عمل به دستورات الهی است که به رشد روحی و معنوی انسان کمک می‌کند.

بندگی خدا موجب پاکی قلب و نفس از آلودگی‌ها و گناهان می‌شود و به انسان آرامش و امنیت درونی می‌بخشد. قرآن کریم و تعالیم اسلامی بیان می‌کنند که بندگی خداوند سبب ارتباط انسان با منبع بی‌پایان رحمت، حکمت و قدرت می‌شود و فرد را به سعادت دنیا و آخرت می‌رساند. همچنین، بندگی کردن خدا سبب می‌شود که انسان از خودبینی و خودپرستی دور شود و در مسیر حقیقت و عدالت گام بردارد.

۴- باتوجه به آنچه در بخش احکام آموخته‌اید، مجراهای زیر را با توجه به رفتار درست نسبت به هریک از موقعیت‌ها، کامل کنید.

الف) در ایام انتخابات در خیابان راه می‌رفتم که روی زمین عکس یکی از نامزدها را دیدم که کنار پرچم ایران عکس گرفته بود.

در ایام انتخابات در خیابان راه می‌رفتم که روی زمین عکس یکی از نامزدها را دیدم که کنار پرچم ایران عکس گرفته بود. با دیدن این صحنه، متوجه شدم که پرچم کشور و نام خدا بر روی عکس وجود دارد. برای رعایت احترام، به آرامی عکس را از روی زمین برداشتم و آن را در جایی مناسب قرار دادم تا از بی‌حرمتی به پرچم و نام خدا جلوگیری شود.

ب) در خیلی از صفحات کتاب تعلیمات دینی و قرآن ما آیات قرآن هست. من وقتی این درس‌ها را دارم. در خیلی از صفحات کتاب تعلیمات دینی و قرآن ما آیات قرآن هست. من وقتی این درس‌ها را دارم، دقت می‌کنم که در حال وضو باشم و با احترام به آیات قرآن دست بزنم. اگر وضو ندارم، مراقبم که به خط قرآن دست نزنم و فقط با استفاده از ابزارهایی مثل قلم یا گوشه لباس، صفحات را ورق بزنم تا حرمت آیات حفظ شود.

۵- سارا چند وقتی است به یک چهره مشهور سینمایی علاقه‌مند شده به‌طوری که از شیوه لباس پوشیدن، طرز فکر و حتی علاقه‌های شخصی او پیروی می‌کند. با توجه به آنچه درباره موضوع بندگی آموخته‌اید توضیح دهید آیا رفتار او صحیح است؟ به‌نظر شما این‌گونه افراد دچار چه عاقبتی خواهند شد؟

از دیدگاه بندگی خدا، پیروی بی‌قید و شرط از شخصی غیر از خداوند می‌تواند به معنای نوعی "بندگی" به غیر از خدا باشد. آیهی "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" نشان می‌دهد که هدف از آفرینش انسان، بندگی خداست، نه دیگران.

وقتی شخصی همچون سارا شروع به تقلید از شیوه‌های ظاهری و فکری کسی می‌کند که معیارهای اخلاقی و معنوی او بر مبنای بندگی خدا نیست، این امر می‌تواند به انحراف از مسیر اصلی زندگی، که بندگی خداست، منجر شود. به عبارت دیگر، چنین رفتارهایی ممکن است به دور شدن از ارزش‌های دینی و اصول اخلاقی منجر شده و فرد را از توجه به خدا و پیروی از تعالیم الهی بازدارد.

عاقبت افرادی که بیش از حد تحت تأثیر افراد مشهور قرار می‌گیرند، ممکن است شامل سردرگمی، از دست دادن هویت واقعی خود و دور شدن از ارزش‌های الهی باشد. این افراد ممکن است در نهایت به پوچی برسند، چرا که تقلید و پیروی از افرادی که خود ممکن است به دنبال اهداف مادی یا دنیوی باشند، نمی‌تواند منجر به سعادت

واقعی شود. بنابراین، بهتر است الگوهای زندگی را از شخصیت‌هایی انتخاب کنیم که در مسیر بندگی خدا و رسیدن به کمال واقعی گام برمی‌دارند.

۶- محمد در ماه مبارک رمضان به خانهٔ مادر بزرگش می‌رود. پدر بزرگ به او پیشنهاد می‌دهد با هم قرآن بخوانند. بنابراین پدر بزرگ با صدای بلند قرآن می‌خواند و محمد گوش می‌کند و خط می‌برد. مادر بزرگ با حسرت به آن‌ها نگاه می‌کند چون توانایی خواندن قرآن را ندارد.

مادر بزرگ محمد که توانایی خواندن قرآن را ندارد، همچنان می‌تواند از فیض قرآن بهره‌مند شود. او می‌تواند به قرآن گوش دهد و از معنویات و برکات آن استفاده کند، چرا که گوش دادن به تلاوت قرآن نیز پاداش و اثرات معنوی دارد. در این موقعیت، محمد و پدر بزرگ می‌توانند به مادر بزرگ پیشنهاد دهند که با آن‌ها بنشیند و به قرآن گوش دهد، چرا که حتی کسانی که نمی‌توانند قرآن بخوانند، با توجه به معنای آیات و نیت خالصانه، می‌توانند از نور قرآن بهره‌مند شوند.

همچنین، مادر بزرگ می‌تواند از روش‌هایی مانند یادگیری تدریجی قرائت قرآن یا استفاده از نرم‌افزارهای آموزشی بهره‌برد تا به مرور زمان توانایی خواندن پیدا کند. مهم‌ترین نکته این است که هرکس با نیت پاک و خالص به سمت قرآن و تعالیم آن برود، حتی اگر نتواند بخواند، می‌تواند از برکت‌های آن بهره‌مند شود.

به نظر شما در موقعیت بالا، هریک از شخصیت‌ها چه آدابی را باید نسبت به قرآن رعایت کنند؟
-پدر بزرگ:

احترام به قرآن: قبل از خواندن قرآن، باید با نیت خالص و احترام خاصی اقدام کند. همچنین باید در هنگام خواندن، به آداب تلاوت مانند وضو داشتن و قرار دادن قرآن در مکانی پاک توجه کند.
تلاوت با توجه: باید قرآن را با صدای دلنشین و با توجه به معانی و مفاهیم آیات بخواند تا تاثیر بیشتری بر شنونده‌ها بگذارد.

دعای قبل و بعد از خواندن: می‌تواند قبل و بعد از تلاوت قرآن دعا کند و از خداوند بخواهد که برکات و رحمت‌های قرآن را به خانواده‌اش ارزانی دارد.

-مادر بزرگ:

گوش دادن با دقت: مادر بزرگ باید با توجه و دقت به تلاوت قرآن گوش دهد و با قلبش به آیات گوش بسپارد تا از فیض و برکت آن بهره‌مند شود.

نیت خالص: با نیت خالص و توجه به معانی آیات، می‌تواند از تلاوت قرآن استفاده کند و حسرت خود را به

شکرگزاری و تقرب به خداوند تبدیل کند.

آموزش و یادگیری: اگر تمایل دارد، می‌تواند از پدربزرگ و محمد درخواست کند تا او را در یادگیری خواندن قرآن یاری کنند.

-محمد:

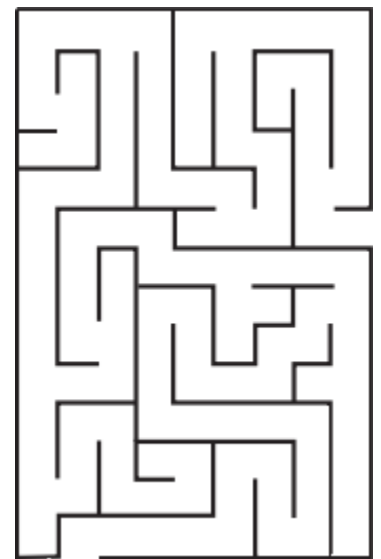
احترام به مادربزرگ: محمد باید به احساس مادربزرگ احترام بگذارد و او را در خواندن قرآن همراهی کند، حتی اگر به صورت غیرمستقیم.

یاری به پدربزرگ: محمد می‌تواند به پدربزرگ کمک کند تا تلاوت قرآن را با نیت خیر و بدون عجله انجام دهد و اطمینان حاصل کند که مادربزرگ نیز در این فرآیند شامل شود. توجه به معانی: محمد می‌تواند به آیات توجه کرده و سعی کند معانی و تفسیر آنها را با مادربزرگ و پدربزرگ به اشتراک بگذارد تا فضای معنوی بیشتری ایجاد شود.

فعالیت‌های عملکردی (صفحه ۲۳ کتاب درسی)

۱- بازی صفحه‌ای (گروهی)

بازی صفحه‌ای طراحی کنید و مسیر بندگی شیطان و بندگی خداوند را در آن نشان دهید. می‌توانید از نمونه مقابل الگو بگیرید.



۲- نوشتن متقاعد کننده (گروهی)

برای پاسخ به سؤال "چرا بندگی خدا را بکنیم؟" یک دیدگاه قابل دفاع بنویسید و ملاک‌های زیر را نیز رعایت کنید:

- با یک جمله جذاب شروع کنید.

- برای اثبات ادعای خود دلیل و مثال بیاورید. (غیر از مثال‌های کتاب درسی)

- از جمله‌های انگیزشی، داستان طنز و... می‌توانید بهره ببرید.

- با یک عبارت قابل دفاع نتیجه‌گیری کنید.

- دیدگاه خود را حداکثر در ۱۰ سطر تنظیم کنید.

بندگی خداوند، کلید اصلی رسیدن به آرامش و معنویت در زندگی است. وقتی ما خدا را می‌پرستیم و به او بندگی می‌کنیم، در واقع به خودمان اجازه می‌دهیم که در دنیای پر از استرس و فشارهای روزمره، احساس امنیت و آرامش داشته باشیم. به عنوان مثال، تصور کنید که یک مرد در یک قایق در دریا در حال پارو زدن است. اگر او جهت پارو زدن را به سمت ساحل تغییر دهد و به دریا اعتماد کند، به آرامش و سکون می‌رسد. در زندگی ما نیز، بندگی خداوند مانند همان پارو زدن به سمت ساحل است که ما را از طوفان‌های زندگی نجات می‌دهد. یک داستان طنز می‌گوید: مردی در آسمان می‌خواست یک سفر هوایی بهشت را تجربه کند، اما هر بار که در صف پرواز می‌ایستاد، خدا به او می‌گفت: "یک بار بندگی کن تا پاسپورت برای سفر بهشت آماده شود!" این نشان می‌دهد که بندگی نه تنها یک وظیفه، بلکه یک فرصت است. در نهایت، بندگی خداوند به ما کمک می‌کند تا نه تنها در این دنیا، بلکه در دنیای آینده نیز به آرامش و رستگاری برسیم. پس بیایید با دل و جان به سمت بندگی خداوند برویم و زندگی‌مان را به سمت نور و امید هدایت کنیم.

درس ۲: تویی که می‌شناسی‌ام

از دیروز که با مفاهیم جدیدی آشنا شدم لحظه‌ای از فکر وسوسه‌ها و سؤالات زیبا بیرون نمی‌آمدم. بندگی خدا چهره‌ی جدیدی برایم پیدا کرده بود. وقتی فهمیدم که بندگی راز آرامش است، دوست داشتم راه‌بندگی را پیدا کنم تا به آرامش برسم.

دوباره به‌دنیای سؤالات برگشتم. در میان سؤالات، سؤالی قد کشیده بود و داشت تماشایم می‌کرد. به سراغش رفتم. او هم به سمت من آمد. وقتی به‌هم رسیدیم، دیدم درست همان سؤالی است که الآن باید می‌پرسیدم: "اولین قدم برای بندگی خدا چیست؟"

جواب گفت: "اولین قدم، شناخت خداست. وقتی انسان خدا را می‌شناسد، می‌فهمد کسی بهتر از او نمی‌تواند راه درست زندگی کردن را به او بیاموزد. بنابراین، انگیزه‌ی اطاعت از خدا را پیدا می‌کند."

همان موقع یادم افتاد یک‌بار مریض شده بودم، مادر و پدرم مرا به مطب پزشکی بردند که سواد و دانش زیادی داشت و بیماری‌های عجیب و غریبی را درمان کرده بود. با اینکه لجباز بودم، اما وقتی پدر و مادرم از مهارت او گفتند و او را به‌خوبی شناختم، به‌توصیه‌های پزشک گوش دادم و به نسخه‌اش عمل کردم و زود حالم خوب شد. شناخت من از او باعث شده بود لجبازی را کنار بگذارم."

می‌خواستم به جواب بگویم که خدا را برایم معرفی کن که یک سؤال دیگر نزدیکم شد و گفت: "آیا کسی که می‌آفریند، مانند کسی است که نمی‌آفریند؟"

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ (نحل، آیه ۱۷)

معلوم است که نه! داشتم به سادگی سؤال فکر می‌کردم که جواب سؤال "اولین قدم برای بندگی خدا چیست؟" را دیدم. او گفت: "خدا آفریننده‌ی ما و تمام هستی است. آفریننده‌ی انسان بیش از هر شخص دیگری نیازهای او و راه پاسخ‌دادن به آن‌ها را می‌داند. بنابراین اگر حرف‌های دیگران با حرف خدا فرق داشت، باید فقط به حرف‌های او گوش داد."

جواب بعد از کمی مکث، حرفش را ادامه داد: "خدایی که ما را آفریده، همه‌چیز را هم می‌داند. او آنچه را که برایمان خوب یا بد است، می‌داند. اما آگاهی ما به اندازه‌ای نیست که از همه‌ی آن‌ها خبر داشته باشیم. به‌همین دلیل ممکن است از چیزی که به‌ضرر ماست خوشمان بیاید و برعکس از چیزی که به‌نفعمان است بدمان بیاید."

عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يُعَلِّمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره: آیه ۲۱۶)

ممکن است [شما] از چیزی خوشتان نیاید، با اینکه برایتان [خوب و] خیر است و ممکن است چیزی را دوست داشته باشید، با اینکه برایتان [بد و] شر است و خدا می‌داند [چه چیزهایی برایتان خوب است و چه چیزهایی بد] و شما نمی‌دانید.

خاطره گویی

گاهی دوست داریم اتفاقی در زندگیمان رخ بدهد، اما بعد به این نتیجه رسیده‌ایم کاش این اتفاق نمی‌افتاد. گاهی هم از اتفاقی که در زندگیمان رخ داده، ناراحت شده‌ایم، اما بعد فهمیده‌ایم برایمان خوب بوده است. آیا شما هم چنین تجربه‌هایی دارید؟ برای دوستان خود بازگو کنید.

همین‌طور که حرف‌های جواب را گوش می‌دادم، دوباره به دوران کودکی‌ام برگشتم. آن روزها وقتی مریض می‌شدم و مادرم به من دارو می‌داد من گریه می‌کردم؛ چون از دارو بدم می‌آمد. با این حال، مادرم اصرار داشت که داروها را بخورم. دارو بیماری‌ام را درمان می‌کرد. مادرم این را می‌دانست ولی من نمی‌دانستم. در طول بیماری‌ام تمایل به خوردن غذاهایی داشتم که برایم مضر بود، اما مادرم اجازه نمی‌داد. باز هم گریه‌ام می‌گرفت، مادرم نوازشم می‌کرد و می‌گفت به‌خاطر خودت نمی‌گذارم این غذا را بخوری.

پیامبر اکرم فرمود:

“خداى بزرگ فرموده: اى فرزند آدم! از دستورات من اطاعت کن و چیزی را که به صلاح توست، به من یاد نده [زیرا من بهتر از تو می‌دانم چه چیزی برایت خوب است].”

خوشحال بودم که جواب هنوز هم برایم حرف دارد: “کمی به بدنت فکر کن و ببین آفرینش خدا چقدر دقیق بوده است.”

گرسنه شده بودم و نمی‌توانستم فکرم را متمرکز کنم. از جواب عذرخواهی کردم و لقمه نان و پنیرم را از داخل کیفم بیرون آوردم و شروع به خوردن کردم.

جواب گفت: “همین‌طوری که داری لقمه‌ات را می‌خوری، به این فکر کن که خدا برای رفع گرسنگی و هضم غذا، چه چیزهایی برایت فراهم کرده است.”

ایستگاه تفکر (صفحه ۲۷ کتاب درسی)

شما هم دربارهٔ این سؤال با دوستانتان هم‌فکری کنید و پاسخ‌هایتان را در کلاس ارائه دهید.

مواد غذایی متنوع: خداوند انواع مختلفی از مواد غذایی را آفریده است، از جمله میوه‌ها، سبزیجات، غلات، پروتئین‌ها و چربی‌های سالم که هرکدام خواص و مزایای خاص خود را دارند.

حس چشایی: توانایی چشیدن طعم‌های مختلف به ما کمک می‌کند تا غذاهای مغذی را تشخیص دهیم و از آن‌ها لذت ببریم.

نظام گوارش: سیستم گوارشی بدن انسان به گونه‌ای طراحی شده که بتواند غذا را به خوبی هضم کند و مواد مغذی آن را جذب کند. این شامل اندام‌هایی مانند معده، روده‌ها و کبد است.

آب: آب یکی از ضروری‌ترین نیازهای بدن است که برای هضم غذا و جذب مواد مغذی حیاتی است. خداوند منابع آب را در طبیعت فراهم کرده است.

رشد و توسعه کشاورزی: از زمان‌های قدیم، بشر توانسته با کشت و کار، غذا تولید کند و به این ترتیب منابع غذایی خود را تأمین کند.

علم و دانش: پیشرفت‌های علمی و پزشکی به ما کمک کرده‌اند تا بهتر بفهمیم چه غذاهایی برای بدن مفیدترند و چگونه می‌توانیم از آن‌ها بهره‌برداری کنیم.

نعمت همزیستی: بعضی از غذاها، مانند میکروبیوم روده، به ما در هضم بهتر غذا کمک می‌کنند و فرآیندهای گوارشی را تسهیل می‌کنند.

درحالی‌که به زمین خیره شده بودم، به چیزهای دیگری غیر از هضم غذا هم فکر کردم. با خودم گفتم: "اگر کرم خم نمی‌شد، چطور باید می‌نشستم و بلند می‌شدم؟ اگر گردنم ثابت بود، چه کار می‌کردم؟" جواب راست می‌گفت. خدا داناست، چون همهٔ نیازهای ما را می‌داند. خدا حکیم است، چون همهٔ کارهایش روی حساب و کتاب است.

جواب با دستش یکی از سؤال‌ها را نشانم داد و گفت پیش او بروم. پیش سؤال که رفتم، پرسید: "آیا خدای دانا و حکیم برای نشان دادن راه درست زندگی، برنامه‌ای داشته است؟"

به فکر فرو رفتم. خدایی که برای برطرف کردن گرسنگی‌ام برنامه‌ای داشته، حتماً این را هم می‌دانسته که من باید راه درست زندگی را پیدا کنم و حتماً برای آن هم برنامه‌ای داشته است.

جواب حرفی زد که فکر کردن را برایم آسان کرد. او گفت: "وقتی پدرمان آدم و مادرمان حوا به کره زمین پا گذاشتند، خدا به آنها گفت: "کسانی که از هدایتم پیروی کنند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند." از این حرف خدا معلوم می‌شود که او هیچ‌گاه ما را بدون هدایت و راهنمایی برای پی‌بردن به راه درست زندگی رها نمی‌کند."

با خودم قرار گذاشتم که روی حرف‌هایی که شنیدم حسابی فکر کنم.

سخنی با والدین

چگونه با یک راه ساده اعتماد فرزندانمان به خدا زیاد کنیم؟

قصه: خوابی که برایش آیه نازل شد

سیزده سال از پیامبری رسول خدا می‌گذشت. اخلاق و حرف‌های ایشان به قدری شیرین بود که بسیاری از مشرکان مکه را به خود جذب کرده بود. هر روز به تعداد مسلمانان اضافه می‌شد. بزرگان قریش جلسه‌ای گرفتند تا کار اسلام را یکسره کنند.

یکی گفت: "محمد را دستگیر کنیم و به زنجیر بکشیم تا دیگر نتواند از خدای خودش حرفی بزند."

بقیه با پیشنهاد او مخالفت کردند:

-اگر محمد را زندانی کنیم، یاران او به ما حمله می‌کنند و اوضاعمان از این که هست، بدتر می‌شود.

یکی دیگر گفت: "محمد را از مکه تبعید کنیم تا خیالمان راحت شود."

با این پیشنهاد هم مخالفت شد، چون معتقد بودند پیامبر جایی غیر از مکه، با خیالی آسوده، به تبلیغ اسلام می‌پردازد و یارانی جمع می‌کند."

داشتند ناامید می‌شدند که پیرمردی پیشنهادی داد و همه با او موافقت کردند. او گفت: "از هر قبیله، یک نفر را انتخاب کنیم. بعد دسته جمعی به خانه محمد حمله کنیم و او را بکشیم. در این صورت، پول خون او میان همه قبایل تقسیم می‌شود. طایفه بنی‌هاشم هم که نمی‌تواند با همه بجنگد." لبخند رضایت روی لب‌ها نشست. آنها مطمئن بودند با وجود شمشیر زنان ماهرشان حتماً این نقشه عملی خواهد شد.

آن‌سوی قصه، فرشته‌ی وحی خبر نقشه‌ی شوم مشرکان را به پیامبر رساند و ایشان هم به حضرت علی فرمود: "ای علی! بزرگان قریش تصمیم دارند مرا بکشند. خدا به من وحی کرده و دستور داده از مکه بیرون بروم. از تو می‌خواهم در رختخواب من بخوابی و این پارچه را روی خودت بکشی تا آن‌ها خیال کنند من در رختخوابم خوابیده‌ام. آیا قبول می‌کنی؟"

حضرت علی پرسید: "اگر جای شما بخوابم، جانتان حفظ می‌شود و سالم می‌مانید؟"

پیامبر فرمود: "بله."

نگرانی حضرت علی رفع شد، گل لبخند بر لبانش شکفت و سجده‌ی شکری کرد و گفت: "جانم به فدایتان! شما امر خدا را اطاعت کنید، من هم در رختخواب شما می‌خوابم."

شب شد. تعداد زیادی شمشیر به‌دست، خانه‌ی پیامبر خدا را محاصره کردند تا اگر ایشان بیرون بیاید، دستگیرش کنند و او را بکشند. پیامبر چند آیه‌ی اول سوره‌ی یاسین را خواند و از خانه خارج شد، اما کسی ایشان را ندید و متوجه نشد مکه را ترک کرده است.

شمشیر به‌دست‌ها منتظر زمان مقرر بودند. آن‌ها دستور داشتند سپیده‌دم حمله کنند تا مسلمانان دیگر هم این صحنه را ببینند و برایشان درس عبرتی شود.

آسمان به‌سمت روشنایی می‌رفت. همگی شمشیرهایشان را از غلاف بیرون کشیدند و حمله کردند. با شمشیرهای برافراشته و پرصدا به اتاق پیامبر وارد شدند که ناگهان حضرت علی پارچه را از رویش برداشت و در رختخوابش نشست و یکی‌یکی به آن‌ها نگاه کرد.

شمشیرها پایین آمد و مهاجمان حیرت‌زده گفتند: "مگر اینجا خانه محمد نیست؟ مگر این رختخواب او نیست؟ پس خودش کجاست؟"

حضرت علی طوری که انگار هیچ اتفاقی رخ نداده، گفت: "مگر او را به من سپرده بودید که حالا سراغش را از من می‌گیرید؟! می‌بینید که او در خانه نیست."

شمشیر به‌دست‌ها عصبانی شده بودند و نمی‌دانستند باید چه کار کنند. مات و مبهوت از همدیگر می‌پرسیدند: "محمد چگونه از نقشه‌ی ما باخبر شده است؟ او چه وقت از خانه بیرون رفته که ما ندیدیم؟"

بعد از این ماجرا، خداوند آیه‌ای را درباره فداکاری حضرت علی نازل کرد.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يُرْءُوفٌ بِالْعِبَادِ (بقره، آیه ۲۰۷)

و از بین مردم، کسی هست که [جان] خودش را برای به دست آوردن رضایت خدا می‌فروشد [و فدا می‌کند] و خدا دلسوز بنده‌هاست.

ایستگاه تفکر (صفحه ۳۰ کتاب درسی)

دلیل خوشحالی امیرمؤمنان علی و آرامش ایشان در شب هجرت پیامبر خدا (ص) چه بود؟
به طور کلی، ایمان عمیق به خداوند و پیامبر، احساس مسئولیت و شجاعت در کنار امید به آینده‌ای روشن، از عوامل اصلی آرامش و خوشحالی علی (ع) در آن شب تاریخی بود.

مناجات: کمک کن دوست داشته باشم آنچه را که تو دوست داری

أَلْهَمْنَا الْإِنْقِيَادَ لِمَا أُوْرَدَتْ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ وَ لَا تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتَ وَ لَا نَكْرَهَ مَا أَحْبَبْتَ وَ لَا نَتَخَيَّرَ مَا كَرِهْتَ.

خدایا! به ما الهام کن چگونه آنچه را که تو برای ما خواسته‌ای، قبول کنیم. اگر این‌گونه شویم، دیگر دیر شدن آنچه را که تو می‌خواهی زود انجام شود و زود اتفاق افتادن آنچه را که تو می‌خواهی به تأخیر بیفتد، دوست نخواهیم داشت و از چیزی که تو دوست داری، بدمان نخواهد آمد و چیزی را که تو نمی‌پسندی، انتخاب نخواهیم کرد.

خوشا از رحمت و لطف سرودن

همیشه لب به شکر تو گشودن

نه تعجیل و نه تأخیر از تو خواهیم

خوشا راضی به تقدیر تو بودن

یوسف رحیمی

احکام نه وسواس، نه بی‌خیالی

حاج آقای محمدی گاهی بین دو نماز، به مردم رو می‌کرد و حکم شرعی مختصری می‌گفت و نماز دوم را می‌خواند. گاهی هم این کار را به بعد از دو نماز موکول می‌کرد تا مردم هم بتوانند سؤال‌اتشان را بپرسند.

آن شب حاج آقا حرف‌هایش را این‌طور شروع کرد:

– خانم‌ها، آقایان! بعضی‌ها در تلفظ کلمات نماز، وسواس دارند. مثلاً یک کلمه را چندین بار تکرار می‌کنند تا مبادا اشتباه تلفظ کرده باشند. بعضی‌ها هم به اندازه‌ای خیالشان راحت است و نمازشان را تند می‌خوانند که اصلاً تعدادی از کلماتش را می‌خورند و اتفاقاً خوش‌اشتها هم هستند.

مردم شوخ‌طبعی حاج آقا را دوست داشتند و لبخند زنان به حرف‌هایش گوش می‌دادند. او ادامه داد:

– مثلاً در طهارت و نجاست هم بعضی‌ها هستند که خیلی سخت‌گیرند. گلاب به رویتان دستشویی که می‌روند یک عالمه طول می‌کشد که خودشان را تطهیر کنند. بعضی‌ها هم انگار نه‌انگار که ادرار و مدفوع از نجاسات هستند و باید خودشان را پاک کنند.

حاج حسین آقا که پیرمرد خوش‌رویی بود، گفت: “حاج آقا، ببخشید درباره‌ی خون هم بگویید. بعضی‌ها را دیده‌ام که دستشان خون آمده و همین‌طور زیر شیر آب می‌گیرند و با اینکه هنوز خون روی دستشان باقی‌مانده، خیال می‌کنند تطهیر شد. خب یکی باید به او بگوید بعد از اینکه خون را از روی دستت پاک کردی، اگر یک‌بار آب روی دستت بریزی پاک می‌شود.”

حاج آقا رو به مردم کرد و گفت: “ما شاء الله صدای حاج حسین آقا رساست. ولی اگر کسی نشنیده، بگوید تا من تکرار کنم.”

مردم صلواتی فرستادند که یعنی شنیدیم.

بعد هم حاج آقا: “گفت نکته‌ی مهم این است که وسواسی‌ها باعث می‌شوند بقیه گمان کنند دین‌دار بودن سخت است و از آن گریزان شوند. در حدیث آمده کسی که وسواسی است، حرف شیطان را گوش می‌کند. عبادت همراه با وسواس، ما را از خدا دور می‌کند. چون کسی که در اجرای احکام، وسواس به خرج می‌دهد، حرف خدا را زیر پا می‌گذارد. حرف خدا این است که وسواسی‌ها به شک‌هایشان اعتنا نکنند. وقتی خدا آسان گرفته، چرا ما باید سخت بگیریم؟”

ایستگاه تفکر (صفحه ۳۳ کتاب درسی)

برای این که دچار وسواس یا بی‌خیالی در احکام نشویم چه راهکارهایی پیشنهاد می‌دهید؟
تحصیل علم - تعقل و تدبیر - مشاوره با علما - تعیین مرجع تقلید - مراجعه به اصول کلی - توجه به رفتار دیگران -
عمل به واجبات و ترک محرمات - مدیریت زمان - مراقبت از فکر و ذهن

سؤالات پایان درس (صفحه ۳۳ تا ۳۵ کتاب درسی)

۱- شناخت خدا چه تأثیری بر بندگی انسان دارد؟

در مجموع، شناخت خداوند نه تنها به تقویت بندگی انسان کمک می‌کند بلکه زندگی او را از جنبه‌های مختلف غنی و پرمعنا می‌سازد.

ایمان را تقویت می‌کند. / محبت به خدا را افزایش می‌دهد / احساس مسئولیت نسبت به اعمال را ایجاد می‌کند / آرامش روحی را فراهم می‌کند / معنا و هدف در زندگی را مشخص می‌سازد.

۲- با استفاده از صفات آفرینندگی و دانایی خداوند، دلایل خود را برای بندگی خدا بنویسید.

آفرینندگی: خداوند آفریننده تمامی موجودات است و همه چیز از او نشأت می‌گیرد. بندگی به عنوان قدردانی از خالق و نعمت‌های اوست. / او تمامی نیازهای مادی و معنوی انسان را فراهم می‌کند و بندگی به معنای شکرگزاری و بهره‌برداری از این نعمت‌هاست.

دانایی: خداوند به تمامی جزئیات زندگی و نیازهای انسان آگاه است. بندگی به معنای اعتماد به علم و حکمت او در راهنمایی ماست. / با پیروی از احکام و دستورات خداوند، انسان می‌تواند راه صحیح را پیدا کرده و از اشتباهات دوری کند.

۳- نتیجه حساسیت زیاد در احکام دین را توضیح دهید.

به طور کلی، حساسیت زیاد در احکام دین می‌تواند مانع از بهره‌مندی صحیح از دین و ارزش‌های انسانی آن شود و به ایجاد مشکلات اجتماعی و فردی منجر گردد.

افراد ممکن است به وسواس دینی مبتلا شوند و در مورد رعایت جزئیات احکام دچار تردید و اضطراب شوند، که

این می‌تواند به کاهش آرامش روحی و روانی آنها منجر شود. / تمرکز بیش از حد بر روی جزئیات ممکن است باعث شود که افراد از مفهوم کلی دین و روحانیات دور شوند و جنبه‌های مهم‌تر اخلاقی و انسانی را نادیده بگیرند. / حساسیت‌های زیاد در احکام ممکن است منجر به اختلافات بین گروه‌های مختلف دینی و مذهبی شود و وحدت جامعه را به خطر بیندازد. / این حساسیت می‌تواند افراد را از انجام اعمال مثبت و خیرخواهانه بازدارد، زیرا آن‌ها ممکن است به خاطر ترس از اشتباه در احکام، از اقدام به عمل خودداری کنند.

۴- سعید خیلی دوست دارد پدرش را راضی کند تا هرطور شده برایش گوشی هوشمند بخرد. هرچه پدرش می‌گوید در این سن و سال داشتن این نوع گوشی به صلاحش نیست و او را از درس و زندگی می‌اندازد، زیر بار نمی‌رود. این هفته سعید در کلاس دینی از زبان معلم آیه‌ای را شنید که او را از تصمیمش منصرف کرد. به نظر شما آن آیه کدام است؟ دلیل انتخاب خود را توضیح دهید.

الف) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ
ب) عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يُعَلِّمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

آیه "ب" دلیل: این آیه به انسان‌ها یادآوری می‌کند که گاهی چیزهایی که برای ما مطلوب به نظر می‌رسد ممکن است به نفع ما نباشد و بالعکس. در مورد سعید، او ممکن است تصور کند که داشتن گوشی هوشمند برایش مفید است و او را در ارتباط با دوستانش و دنیای دیجیتال کمک می‌کند، اما این آیه به او یادآوری می‌کند که ممکن است این گوشی حواس او را از درس و زندگی پرت کند و در نهایت به ضررش باشد. سعید می‌تواند از این آیه استفاده کند تا بفهمد که پدرش به دلیل عشق و نگرانی برای آینده‌اش، از او می‌خواهد تا در این سن به دنبال داشتن گوشی هوشمند نباشد و این نه تنها تصمیم درستی است، بلکه به نفع او نیز خواهد بود. این آیه به او کمک می‌کند تا درک کند که بعضی از محدودیت‌ها و ملاحظات پدرش از روی خیرخواهی و دلسوزی است.

۵- دوست من! همین‌طور که به سؤالات پاسخ می‌دهی به این فکر کن که الان برای نوشتن هر پاسخ از چند نعمت خدا استفاده می‌کنی؟ (نوشتن بیش از چهار نعمت امتیاز ویژه دارد.)
اکنون یکی از این نعمت‌ها را انتخاب کن و بگو اگر این نعمت را نداشتی، چه دردسرهایی برایت پیش می‌آمد؟
برای نوشتن هر پاسخ، معمولاً از چندین نعمت خداوند استفاده می‌کنم، از جمله: عقل و درک: توانایی فهم و تجزیه و تحلیل موضوعات. / زبان و گفتار: توانایی بیان افکار و احساسات به صورت کلامی یا نوشتاری. / وقت و فرصت: فراهم بودن زمان برای تفکر و نوشتن. / آرامش ذهنی: فضایی مناسب برای تمرکز و خلاقیت.

مثلاً نداشتن نعمت عقل و درک باعث می‌شد زندگی‌ام پر از سردرگمی و مشکلات باشد و نمی‌توانستم به‌خوبی از نعمت‌های دیگر بهره‌برداری کنم.

۶- با توجه به متن داده شده، به سؤالات پایانی پاسخ دهید.

“به فکر فرو رفتم. خدایی که برای گرسنگی‌ام تدبیر داشته، حتماً این راهم می‌دانسته که من باید راه درست زندگی را پیدا کنم. جواب، حرفی زد که فکر کردن را برایم آسان کرد. او گفت: وقتی پدرمان آدم و مادرمان حوا پا به این زمین گذاشتند، خدا به آن‌ها گفت: اگر از طرف من هدایتی برای شما آمد، کسانی که از هدایت‌م پیروی کنند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.”

الف) یک دلیل بیاور که خداوند فکر همه‌جا را کرده و قطعاً برای هدایت انسان‌ها و نشان دادن راه درست زندگی برای آن‌ها برنامه‌ریزی کرده است.

خداوند به عنوان آفریننده‌ای دانا و حکیم، در قرآن کریم آیات متعددی را نازل کرده است که نشان می‌دهد او برای هدایت انسان‌ها برنامه‌ریزی کرده است. به عنوان مثال، در سوره “بقره” آیه ۲ آمده است: “این کتابی است که در آن هیچ شکی نیست؛ هدایتی برای پرهیزکاران است.” این آیه نشان می‌دهد که خداوند از ابتدا کتابی را به عنوان راهنمای انسان‌ها فرستاده است تا آن‌ها را در مسیر درست زندگی هدایت کند و به آن‌ها کمک کند تا از انحرافات دور بمانند.

ب) یک دلیل بیاور که خداوند انسان را هیچ‌گاه و هیچ‌زمانی بدون هدایت رها نکرده است. خداوند به وسیله ارسال پیامبران و فرستادن کتب آسمانی، همواره انسان‌ها را در مسیر هدایت قرار داده است. به عنوان نمونه، در سوره “آل عمران” آیه ۱۶۴ آمده است: “خداوند بر مؤمنان نعمت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان فرستاد.” این آیه نشان می‌دهد که خداوند با فرستادن پیامبران به انسان‌ها، راه راست را به آن‌ها نشان داده و هیچ‌گاه آن‌ها را بدون هدایت رها نکرده است. این نشان‌دهنده‌ی لطف و رحمت الهی است که در هر زمانی، برای هدایت بندگان اقدام کرده و از آن‌ها حمایت کرده است.

فعالیت‌های عملکردی (صفحه ۳۵ کتاب درسی)

۱- طبیعت گردی (فردی / گروهی)

یکی از نشانه‌های علم و حکمت‌الهی را در طبیعت بیابید و در قالب نقاشی، عکاسی، فیلم یا نماهنگ و... ارائه دهید.

۲- طراحی کنید (فردی / گروهی)

قصه‌خوابی که برایش آیه نازل شد را به صورت تصویری طراحی کنید.



درس ۳: مرا رها نمی‌کنی

داشتم به این فکر می‌کردم چقدر باید خدا را شکر کنم که سؤال‌ها و جواب‌های زیبا را سر راهم قرار داد. چقدر دوست دارم که همهٔ بچه‌ها حداقل یک‌بار وارد دنیای این سؤال و جواب‌ها شوند. در همین فکرها بودم که یکی از سؤال‌ها نزدیک آمد و پرسید: "خدا بندگانش را چگونه هدایت می‌کند؟"

جواب سؤال که در کنارش بود، گفت: "خدا پیامبرانش را فرستاده و کتاب آسمانی هم به آن‌ها داده تا مردم را هدایت کنند."

به جواب گفتم کمی صبر کند. داشتم فکر می‌کردم به قرآنی که در خانه یکایک ماست، کتابی که تک‌تک کلماتش را خدا برای ما فرستاده تا شیوهٔ درست زندگی کردن را به ما بیاموزد.

جواب چند دقیقه‌ای سکوت کرد و بعد ادامه داد:

خدا علاوه بر پیامبر و کتاب آسمانی، امامانی را هم تعیین کرده تا راه‌ها و بیراهه‌های زندگی را به ما نشان دهند. اگر کسی از پیامبر و امامان اطاعت کند، مثل این است که از خدا اطاعت کرده و از راه درست، خارج نشده است.

فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ، مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ. (زیارت جامعه کبیره)

من فرمانبردار شما [امامان] هستم. هرکسی از شما اطاعت کند، حتماً از خدا اطاعت کرده و هرکسی از فرمان شما سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است.

سراپا گوش بودم که جواب گفت: همان‌گونه که شناخت خدا لازم است، پیامبر و امامان را نیز باید شناخت. باید دربارهٔ آن‌ها مطالعه کرد و از شخصیت و روش زندگی‌شان آگاه شد.

راست می‌گفت. درست است که من پیامبر و امامان را دوست داشتم، اما این کافی نبود. دوست داشتن را باید به وسیلهٔ شناخت تکمیل می‌کردم.

جواب ادامه داد:

– خدا به انسان عقل هم داده تا قدرت اندیشیدن برای تشخیص خوبی‌ها و بدی‌ها را داشته باشد و همچنین بتواند دستورات قرآن و پیامبر و امامان را بفهمد.

چه خدای خوبی داریم! فکر همه جا را کرده است.

نقشه مفهومی (صفحه ۳۸ کتاب درسی)

نقشه مفهومی زیر را براساس شیوه‌های هدایت الهی که در این درس آموختید، کامل کنید.

ارسال پیامبران / نزول کتاب‌های آسمانی / تعیین امامان / عقل و خرد انسانی

درست وقتی حالم خیلی خوب شده بود و لبخند رضایت‌مندانه‌ای هم روی صورتم بود، سروکلۀ وسوسه‌ها پیدا شد؛ ولی این بار مثل دفعات قبل از آن‌ها نمی‌ترسیدم.

یکی‌شان جلو آمد و گفت: "دینی که برای ۱۴۰۰ سال پیش است، مگر می‌تواند برنامه زندگی امروز ما را تعیین کند؟"

وقتش بود سؤال‌ها و جواب‌های زیبا خودی نشان دهند. ظاهر شدند و یکی از سؤال‌های زیبا پرسید: "مگر همه چیز با گذر زمان عوض می‌شود؟ مثلاً مگر زشتی ظلم و بی‌رحمی، یا زیبایی عدالت و مهربانی در گذر زمان تغییر می‌کنند؟"

در ذهنم مثال‌ها را ادامه دادم؛ راست‌گویی و دروغ‌گویی، خیانت و امانت‌داری، رازداری و افشای اسرار دیگران. درست بود؛ خوبی‌ها همیشه خوب می‌مانند و بدی‌ها هم همیشه بد هستند. بسیاری از دستورات دین درباره همین چیزهاست که با گذر زمان تغییری نمی‌کنند.

در همین فکرها بودم که یکی از جواب‌ها گفت: "البته، حتماً در گذر زمان، چیزهای جدیدی می‌آید، ولی قانون‌ها که عوض نمی‌شوند، مثلاً برای مسلمانان واجب است که از نظر دفاعی، خودشان را قوی کنند. این دستوری است که ربطی به دیروز و امروز ندارد. در گذشته، تجهیزات دفاعی کشور را اسب و نیزه و شمشیر و زره تشکیل می‌داده، امروزه تفنگ و تانک و موشک."

وسوسه که دید حرفی برای گفتن ندارد، به سرعت از پیش ما رفت، نمی‌دانم کجا.

ایستگاه تفکر (صفحه ۳۹ کتاب درسی)

فضای مجازی یکی از تغییرات زندگی امروزی نسبت به گذشته است. براساس آموزه‌هایی چون راست‌گویی و امانت‌داری و زشتی افشای اسرار دیگران که در دستوره‌های دینی آمده است، شیوه‌های رفتاری شایسته در این فضا را ارائه دهید.

راست‌گویی و صداقت:

-انتشار اطلاعات دقیق: در فضای مجازی باید از نشر اخبار و اطلاعات نادرست خودداری کنیم و همواره به صحت محتوایی که منتشر می‌کنیم توجه داشته باشیم.

-پرهیز از شایعه‌پراکنی: از پخش شایعات و اطلاعاتی که به‌دقت بررسی نشده‌اند، باید دوری کنیم و به دنبال صحت‌سنجی مطالب باشیم.

امانت‌داری در حفظ اطلاعات:

-حفظ اطلاعات خصوصی دیگران: در فضای مجازی، به دلیل آسانی دسترسی به اطلاعات، باید به حفاظت از اطلاعات شخصی دیگران اهمیت بدهیم و آن‌ها را بدون رضایتشان منتشر نکنیم.

-محرمانه نگه‌داشتن مکالمات و اسرار: هرگونه اطلاعات شخصی یا محرمانه که به ما سپرده می‌شود، امانتی است که نباید آن را در اختیار دیگران قرار دهیم.

احترام به حریم خصوصی:

-عدم افشای اسرار دیگران: آموزه‌های دینی به‌صراحت از افشای اسرار دیگران نهی می‌کنند؛ بنابراین نباید در فضای مجازی، حریم خصوصی افراد را نقض کنیم و اسرار آن‌ها را فاش سازیم.

-اجتناب از هتک حرمت و تهمت: فضای مجازی نباید مکانی برای حمله به شخصیت دیگران، هتک حرمت یا تهمت‌زدن باشد. حفظ احترام و کرامت انسانی در همه حال باید رعایت شود.

اعتدال در ارتباطات و بیان نظرات:

-انتقاد سازنده: اگر در فضای مجازی نقدی داریم، باید آن را با احترام و به صورت سازنده مطرح کنیم، نه با توهین و تخریب.

-پرهیز از خشونت کلامی و مجادله: استفاده از ادبیات توهین‌آمیز یا مجادله‌های بی‌ثمر که به تفرقه و دشمنی منجر می‌شود، باید در فضای مجازی کنترل شود.

مسئولیت‌پذیری در نشر محتوا:

-توجه به تأثیرات اجتماعی مطالب: باید در نظر داشته باشیم که هر محتوایی که منتشر می‌کنیم، تأثیر اجتماعی گسترده‌ای دارد و باید نسبت به آن مسئولیت‌پذیر باشیم.

-این شیوه‌ها همگی مبتنی بر اصول اخلاقی و دینی هستند و با رعایت آن‌ها، می‌توان از فضای مجازی به عنوان ابزاری مثبت برای ارتقای ارتباطات و بهبود زندگی اجتماعی استفاده کرد.

سخنی با والدین

با سؤالات و شبهات اعتقادی فرزندان چگونه برخورد کنیم؟

قصه: می‌خواستیم نمازمان را به فارسی بخوانیم!

ماجرای آن‌جا شروع شد که ما پانزده نفر به این نتیجه رسیدیم که خواندن نماز به زبان عربی لازم نیست، بلکه بهتر است نمازمان را به زبان فارسی بخوانیم. از همان روز، در خانه‌هایمان غوغایی به پا شد و پدر و مادرهایمان از ما رنجیدند. هرچه نصیحت‌مان کردند، فایده‌ای نداشت. وقتی دیدند بر تصمیم‌مان پافشاری می‌کنیم، ما را پیش یک عالم دینی بردند. نام او آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب بود.

حاج آقا ارباب در علوم اسلامی مختلفی به درجه‌ی استادی رسیده بود. حتی در علم ریاضی هم شهرت داشت.

همراه والدینمان به خانه او رفتیم و خوش‌رویی‌اش ما را به خود جذب کرد. بعد از پذیرایی، حاج آقا رحیم به والدینمان رو کرد و گفت: "شما که فعلاً نمازتان را فارسی نمی‌خوانید، پس تشریف ببرید و مرا با فرزندان‌تان تنها بگذارید."

آن‌ها که رفتند، حاج آقا رحیم ارباب با چهره‌ای گشاده از ما خواست تا خودمان را معرفی کنیم. سپس سؤالاتی پرسید که با رشته تحصیلی‌مان تناسب داشت. از یکی درباره‌ی فیزیک، از دیگری درباره‌ی شیمی و از بعدی هم درباره‌ی زیست‌شناسی. ما جواب‌ها را بلد نبودیم، اما خود او جواب تک‌تک سؤالات را می‌دانست. انگار می‌خواست به ما بگوید من تمام این درس‌ها را خوانده‌ام ولی مثل شما مغرور نشده‌ام.

سرانجام به سراغ مسئله‌ی اصلی رفتیم؛ یعنی نماز خواندن به زبان فارسی. او گفت: "والدین‌تان نگران این هستند که شما نمازتان را به زبان فارسی می‌خوانید. آن‌ها خبر ندارند من کسانی را می‌شناسم که اصلاً نماز نمی‌خوانند. به نظر من، شما اعتقاداتان پاک است و همت بلندی دارید."